



قسمت دوم

نامیدی های م. امید

(مهدی اخوان ثالث)

محمد میرزایی

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

□ ۱-۳-۳ بیگانه ستیزی

همه‌ی ملت‌ها این را به خوبی می‌دانند که نباید فرهنگ خود را تحت تأثیر دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، از دست بدهند و یا آغشته به فرهنگ آنان - حتی اگر متمذّن‌ترین فرهنگ‌ها هم باشند - بکنند. به نوعی، این عرق وطن پرستی در جان همه‌ی انسان‌ها نهادینه شده است. کشور ایران با آنکه یکی از کشورهای متمذّن دنیاست؛ ولی متأسفانه نتوانسته است در مقابل تهاجم‌های فرهنگی، اصالت زبانی و فرهنگی خود را حفظ کند که بررسی دلایل آن، خود تحقیقی مفصل را می‌طلبد. پس از حمله اعراب به ساسانیان، زبان عربی و فرهنگ اسلامی چنان در زبان و جان ایرانیان نفوذ کرد که جدا کردن آن از فرهنگ کنونی ایرانیان، کاری محال و نشدنی است. پس از آن، هجوم مغول، دوباره زبان و تا حدی، فرهنگ ایرانی - اسلامی ایرانیان را تحت تأثیر خود قرار داد به طوری که اگر ما امروزه لغات ترکی مغولی را از زبان فارسی حذف کنیم، زبان ناقصی خواهیم داشت. در عصر قاجار و دوران معاصر هم که شاهد هجوم زبان و فرهنگ اروپایی - آمریکایی و به طور کلی «فرنگی» هستیم. اخوان ثالث به عنوان یک شاعر متعهد و وطن دوست، نمی‌تواند در مقابل این همه هجوم و خفت تاریخی بی تفاوت باشد و این بار می‌بینیم که فردوسی زمان، به شدت از ترکنازی‌های بیگانگان در هراس است و خواهان مبارزه با آنان و بیرون راندنشان از میهن. اما این مبارزه هم باید شکل افراطی به خود بگیرد تا حداقل، تأثیر کمی در روح خواننده‌ی شعر و مخاطب داشته باشد. از اینجاست که چه در نثر و چه در شعر اخوان ثالث، بیگانه ستیزی افراطی او را می‌بینیم. باز این بیگانه ستیزی همچون مزدشتنی گری، راهی است برای فرار از افتادن در گرداب هیچی و پوچی، که این بیگانه ستیزی، بعد از کودتای ۱۳۳۲، کم کم در شعر اخوان ثالث راه پیدا می‌کند و خیلی زود شدت می‌گیرد و شکلی متعصبانه به خود می‌گیرد. اخوان معتقد است که «میراث افسانگی نیاکان آریایی خود ما» فراموش شده است و به جای آن «اساطیر و افسانه‌های سامی و عربی و اسلامی که در عرض هزار سال مکرر و مبتذل شده» جای آن را گرفته است. به حق، لقب «فردوسی زمان» شایسته و برانده‌ی اوست.

بیگانه ستیزی اخوان ثالث در دو مقوله قابل بررسی است: عرب

ستیزی و غرب (فرنگ) ستیزی. این بیگانه ستیزی، همراه با مزدشتنی گری او به اوج می‌رسد. عرب ستیزی اخوان بسیار متعصبانه است و این امر دلایل مختلفی دارد که اخوان به همه‌ی آنها اشاره کرده است:

«ای عجب این هزار سال عرب زدگی چه ستم‌هایی بر ما روا داشته، چه ثروت‌هایی از ممنویات ما را غارت کرده یا در زیر خاک فراموشی مدفون کرده است... شعر و ادب گذشته‌ی ما، نه تنها از لحاظ فرم و قالب و وزن و قافیه و دستگاه بدیسی آلوده به سنت‌های شوم و بیماری‌های وحشتناک و پلید و چرکین عرب و عربی ما بی‌است، بلکه از اغلب و اغلب و اغلب آثار شعری این هزار ساله‌ی ایران و زبان ملی ما، فارسی، از لحاظ اساطیر و افسانه‌های پس پشت شعر نیز زیر تسلط قصص سامی و عربی و اسلامی است... جز چند تن پاکان و نیکان و آنان که در مسیر دیگری بوده‌اند از قبیل دقیقی و فردوسی و اسدی و فخرالدین آمد و خیام و تک و توکی دیگر، بقیه اغلب و اغلب آثارشان از لحاظ افسانه و اساطیر زیر سیطره‌ی داستان‌های عربی و سامی است... جوان یا پیر امروز و دیروز در عالم بی خبری زیر تأثیر همان موارثه وقتی صحبت از ترنج و بریدن دست و زلیخا بانو می‌کنی، قضیه را می‌فهمد؛ اما وقتی می‌گویی سیاوش و سودابه یا بهرام ورجاوند، یا می‌گویی: و برف جاودان بارنده، سام گرد را سنگ سیاهی کرده است آیا؟ نمی‌فهمد قضیه از چه قرار است دو ساعت باید مفصلاً شرح بدهی تا بفهمد.» (از این اوستا، ص ۲۳۱)

او در دنباله‌ی این سخنان دلیل متصانه برخورد گردش با این موضوع را نیز بیان می‌کند:

«شاید اینجا به خاطری ظهور کند که این چه تمصیب است؟... ولی در قیاس با شعر گذشته‌ی فارسی که چنان وضع و حالی از لحاظ قصص و اساطیر دارد من می‌گویم امروز به جبران بی‌خبری گذشته‌ی ما، به فریاد آن دنیای عظیم پر از لطف و زیبایی، به فریاد یک مظلومیت و محرومیت تاریخی می‌توانیم برسیم، یک دنیای فراموش شده‌ی بزرگ و عجیب و زیبا از میراث انسانگی نیاکان آریایی خود ما، این است مطلب و این تمصیب نیست، فریاد است.» (همان، صص ۲۲۲ و ۲۲۳)

تاریخ آشوری، اخوان را غریب زده می‌داند: «غریب‌زدگی اخوان او را، حتی تا سرحد بدترین اشکال نژاد پرستی می‌گشاند. هر چه «آریایی» است غریب و آهوزایی است و هر چه «غریب» است بد است و آهزی می‌بدون آنکه بگوید چرا؟» (آشوری، تاریخ، نگاه غریب کدامین ستاره، ص ۱۷۸). ولی می‌بینیم که اخوان دلایل غریب ستیزی و غریب ستیزی اش را در مانیست خود - مؤخره‌ی از این اوستا - در چندین صفحه روشن و کامل آورده است چنانکه در بالا، کسی از آن را به عنوان نمونه آوردیم. و هنوز اخوان، دلایل قانع کننده‌تری هم دارد: مگر آمریکا و انگلیس و شوروی نبودند که چندین سال ایران را با آنچه می‌دست سیاست های خود کرده بودند و کرده اند؟ مگر در قرآن نیامده که مسلمانان با هم برادرند؟ پس چرا چندین سال بر مردم فلسطین ظلم می‌رود و خود غریب ها هم در این ستمگری دست دارند. پس چرا غریب ها خوشی و لذت زندگی را در شکم و زیر شکم می‌دانند؟ و دلایل دیگر. درست است که بسیاری از روشنفکران ما غریب زده بودند اما اخوان از این بهمت میراست و این نکته به خوبی در آرایش مشهود است. او نه از روم و نه از رنگ است. تازه می‌دانیم که اخوان زبان ترجمه هم نمی‌دانست. اخوان خود چنانکه پیش تر گفتیم فقط می‌خواهد که از میراث باستانی ما فریادرسی شود و او نمی‌گوید که نباید اسطوره ها و داستان های غریب و غریبی را خواند، بلکه می‌گوید ما نباید به خاطر یادگرفتن طرز راه رفتن کبک، راه رفتن خردمان هم یادمان برود. ... بلی اخوان ضد غریب است غریبی که به خراسی بر ما زد و می‌زند و تمصیب جوانان کارشان است نه آن غریبی که داد یکی دین گزایی به ما.» (آشوری، نگاه غریب کدامین ستاره، ص ۱۷۷)

نادر ابراهیمی درباره‌ی غریب ستیزی اخوان می‌نویسد:

«جهدی اخوان نالنه گیتاش به غریب یک گیلدی استای به میراث رسیده است نه گیلدی انیسگی و پویا او، غریب را دقیقاً و برای همیشه همان غریب هزار و پانصد سال پیش می‌داند که بر جای مانده است و نکان نمی‌خورد: یک ملت واحد یکپارچه بدون کمترین تمصیب قهری طبقاتی، ملی، تاریخی، اجتماعی و سیاسی. بدون بد نژاد فاسد»

بالذاته. اخوان می‌گوید: بعضی به من ایراد می‌کنند که چرا تو خونت با عرب ها صاف نمی‌شود. عرب ها به قول قرآن کریم، در نفاق و کفر، بدترین و سخت ترین و شدیدترینند. (الاعراب، اشد کفراً و نفاقاً). این را که دیگر من نمی‌گویم، قرآن کریم گواهی می‌دهد.» (ابراهیمی، نادر، باغ بی برگی، ص ۸)

اخوان در ادامه می‌گوید:

«عرب ها با دختر پیغمبرشان، نوه های او، خاندان علی (ع) چه کردند که با ما بکنند... عرب ها (مخصوصاً این اواخر به کمک انگلیس و آمریکا) آمده‌اند ایرانیان را کشته و جاشان را گرفته اند... اشتباه نکنید آنچه من در این زمینه می‌گویم ربطی به دین اسلام ندارد. هوچیها و مفرضان داد و قال نکنند... اسلام، یعنی روح اسلام هم می‌توانست به ایران بیاید بدون آن کشت و کشتارهای فجیع و خونریزی های وحشتناک که تاریخ گواه آن است...» (تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم، صص ۶۳ و ۶۴)

اما این حرف های اخوان به این معنی نیست که او به طور کامل با نژاد عرب مخالف است. یعنی ما نمی‌توانیم به اخوان تهمت نژادپرستی بزنیم. او در جایی دیگر می‌گوید:

«... گفته می‌شد که آها، عرب، نمی‌دانم فلان و از این حرف‌ها، بنده گفتم به هیچ وجه من الوجوه این معنی درست نیست که تو عرب را فلان می‌کنی، نمی‌دانم و می‌گویم ایران، اصلاً و ابداً اینچنین نیست این توده های محروم عرب بدبخت، عرب که هستند، مثل توده‌ی خودمان، ملت خودمان استثمار می‌شوند، به بدبختی عقب نگه داشته می‌شوند. من کجا با این طور کس ها می‌توانم مخالف باشم، اگر چیزی گفته می‌شود، برای آن کسانی ست که اینها را در این حال نگه می‌دارند یا به اصطلاح از این رهگذر می‌خواهند به مقاصد دیگری که آن هم هیچ ربطی به عرب و عجم و اینها ندارد برسند، من اگر حرفی داشته باشم اعتراض به این جور مسائل است.» (صدای هیرت بیدار، ص ۲۷۲)

همه‌ی نویسندگان و ادیبان می‌دانند که اخوان تنها شاعر معاصر است که به خوبی بر آثار گذشته‌ی فارسی وقوف داشت. وقتی که ترکتازی ها و «بردن‌ها و بردن‌ها و کشتی‌ها و کشتی‌ها و گزمه‌ها و گزمه‌های فرنگیان را می‌دید و در مقابل آنها حکایت‌های مزدک و مانی و شیخ اشراق و امیرکبیر و قائم مقام فراهانی و... را در تاریخ می‌خواند، در چشمانش اشک حلقه می‌زد و باز باید به این نکته هم توجه داشت که در دورانی که اخوان زندگی می‌کرد تاریخ ایران دچار تحولاتی شد که همه تحت تأثیر غرب و عرب بود. دلیل شکست مصدق، آمریکایی ها و انگلیسی ها بودند و از طرف دیگر عرب با نمایندگی صدام، هشت سال ایران و ایرانی را به خاک و خون کشید. با توجه به این نکات باید حق را به اخوان داد و به راستی که او یک «شعوبی دیگر» و «فردوسی زمان» بود. ■